

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجم تنظیم تقریرات

۹۸, ۰۷, ۱۷-۰۱۳

درس خارج اصول

عرض کردیم که مساله عدم مضاف در فهم عرفی مخصوصا در فضایی که ما بخواهیم از طلب انشائی یا بعث و زجر اعتباری استفاده کنیم سرنوشتش چه خواهد شد این بحث اصلی ما است.

نظر مرحوم آخوند ره در معنای امر

اعتقاد مرحوم آخوند این است که امر دو معنا دارد (شیء و طلب) بعد در ذیل مساله طلب سوالی برای ایشان مطرح شد که این طلب چه نوع طلبی است اجمالا ایشان اعتقاد دارند که ما یک طلب مطلق داریم و یک طلب حقیقی داریم و یک طلب ذهنی و یک طلب انشائی داریم

مرحوم آخوند می فرماید طلب حقیقی مثل اراده حقیقیه یک صفت خارجی قائم به نفس است . ما در مقوله کیف بنابر مشهور یک بخش از کیف ها را به آن کیف نفسانی می گوئیم (کیف نفسانی ، کیف محسوس ، کیف استعدادی و کیف مختص به کم) در مقولات عشر وقتی کیف را بیان می کنند چهار کیف داریم کیفیات نفسانی چندتاست که مشهور

آن اراده است ، اراده کیف نفسانی است  
حال باید دید که اراده چیست؟

مشهور می گویند شوق موکد ، المستطبع  
لتحریک العضلة وقتی انسان چیزی را تصور  
می کند و تصدیق به فائده می کند و  
مشتاق به او می شود و این اشتیاق این  
قدر بالا می رود تا مرحله ایی که به آن  
شوق موکد می گویند و بعد از آن عضله  
به سمت برداشتن آن حرکت می کند ، این  
را می گویند شوق موکد که به دنبال آن  
عضله حرکت می کند و دست حرکت می کند و  
لیوان آب را بر می دارد علی المشهور  
به این اراده می گویند .

و مشهور این را از کیفیات نفسانی می  
دانند کما اینکه علم حصولی را از  
کیفیات نفسانی می دانند بعد می گویند  
این کیف نفسانی یک واقعیت خارجی است  
ولی نه خارجی محسوس ، خارجی که می  
گوئیم یعنی بما اینکه این دیوار یک  
واقعیت است و رنگش کیف محسوس است و نفس  
هم یک واقعیت خارجی است و این کیفیت  
قائم به نفس هم یک واقعیت خارجی است و  
لذا وقتی می گوئیم این اراده شوق موکد  
است و این اراده یک کیف نفسانی است می  
گویم این یک واقعیت خارجی است ولی به  
این توجه شود که خارجیة کل شیء بحسبه  
است .

مرحوم آخوند می فرماید طلب حقیقی همین اراده است یعنی من در نفسم دو صفت ندارم که یکی اراده حقیقیه باشد و یکی هم طلب حقیقی باشد و با اراده حقیقی مترادف باشد دوتا لفظ باشند برای یک معنا ، یک واقعیت هستند که همان صفت قائم به نفس می باشد که از کیفیات نفسانیه است .

بعد مرحوم آخوند می فرماید شما می توانید از کیف صفت نفسانی خارجی ، مفهوم ذهنی هم بگیرید هیچ اشکالی ندارد ، چطور از انسان بعنوان یک واقعیت خارجی یک مفهوم ذهنی می گیرید و به ماهیت انسان وجود ذهنی می دهید شما می توانید و عیبی ندارد برای این طلب یا اراده حقیقیه کیف قائم به نفس است یک وجود ذهنی درست کنید لذا در مقابل طلب حقیقی طلب ذهنی هم می شود داشت .

پس این دو قسم از اقسام طلب یکی طلب حقیقی که مثل اراده حقیقیه است و این اراده حقیقی کیف قائم به نفس است طلب هم همان اراده حقیقی است و یک طلب ذهنی داریم و آن وقتی است که من بیایم از این واقعیت خارجی یک صورت ذهنی درست کنم همان طور که از واقعیت خارجی انسان یک صورت ذهنی می گیریم از واقعیت این کیف نفسانی هم یک صورت ذهنی بگیرم و عیبی هم ندارد پس یک طلب حقیقی داریم

که همان اراده حقیقیه است و یک طلب ذهنی داریم که همان صورت ذهنی است که واقعیت خارجی را در ذهن آوردن است .

مرحوم آخوند می فرماید غیر از این دو یک چیز دیگری بنام طلب انشائی داریم که یک امریست که عقلاء به آن قائل هستند انشاء طلب می کنید این طلب انشائی یک امر عقلائی دیگرست و یک وجود عقلائی برای طلب است .

مثلا عقلاء برای انسان وجود انشائی قائل نیستند ولی برای طلب حقیقی می خواهند یک وجود انشائی قائل بشوند و هیچ اشکالی ندارد .

استفهام یک کیف نفسانی است انسان وقتی در مقابل یک چیزی که نمی داند قرار می گیرد حالت سوال برای او دست می دهد این کیف نفسانی استفهام یک واقعیت است می شود از آن یک تصور هم درست کرد که صورت ذهنی استفهام باشد ، ولی عقلاء می گویند غیر از این واقعیت خارجی استفهام و صورت ذهنی، شما می توانید انشاء استفهام کنید یک وجود انشائی به استفهام بدهید .

عبارات کفایه اینجا خیلی دقیق هستند که از عبارات صدرالمتالهین استفاده می کند که طلب حقیقی آن است که به حمل شایع به آن طلب می گویند برخلاف طلب ذهنی که به

حمل شایع به آن طلب نمی گویند که در کفایه بحث حمل اولی و حمل شایع را بیان کرده و خیلی مفصل است .

پس خلاصه کلام آخوند این است که من یک طلب حقیقی و یک طلب ذهنی و یک انشائی دارم و یک استفهام حقیقی و یک استفهام ذهنی و یک استفهام انشائی دارم بعد یک مطلق طلب هم دارم یعنی طلبی که معلوم نیست کدام یک از اینهاست برای مرحوم آخوند سوال این است که امر را برای کدام طلب وضع کرده اند ؟

برای مطلق طلب وضع کرده اند یا برای طلب حقیقی وضع کرده اند یا برای طلب ذهنی وضع کرده اند یا برای طلب انشائی وضع کرده اند ؟

آخوند که می فرماید طلب ذهنی که اصلا طلب نیست آنچه به حمل شایع طلب است طلب حقیقی است طلب ذهنی مفهوم است و مفهوم لا یثمن و لا یغنی من جوع است پس حال باید دید که امر برای چه وضع شده است ؟

[موضوع له امر در بیان آخوند](#)

در ذیل همین بحث می فرماید که این امر برای طلب وضع شده و فرض هم کردیم که طلب ، طلب حقیقی یا انشائی است این غیر از اراده حقیقی و اراده انشائی است مرحوم آخوند می فرماید این طور نیست چون طلب حقیقی و اراده حقیقی یکی هستند

طلب انشائی و اراده انشائی هم یکی هستند ولی اینجا دوتا لفظ وجود دارد بنام طلب و اراده ، طلب منصرف به ایقائی (انشائی) می شود و اراده منصرف به حقیقی می شود .

حرف مهم آخوند این است و خیلی هم با این کار می کند می فرماید وقتی من بررسی می کنم می گویم لفظ طلب انصراف پیدا می کند به طلب انشائی و لفظ اراده به اراده حقیقی انصراف پیدا می کند لذا برخی از علماء در اینکه طلب و اراده یکی اند یا دوتا با مشکل مواجه شده اند .

مرحوم آخوند می فرماید این بخاطر آن معانی انصرافی است نه انصراف از اراده شده حقیقیه و انصراف از طلب شده انشائی اینها گفته اند طلب و اراده دو تاست در صورتی که هر کدام با متناظرش یکی است حقیقی اراده با حقیقی طلب یکی هستند و حقیقی ایقائی طلب و حقیقی ایقائی اراده هم یکی هستند این انصراف هاست که برخی فکر کرده اند که یک طلب داریم و یک اراده ، آن کیف نفسانی و صفت قائم به نفس یکی است که به آن می گویند طلب یا اراده می گویند ایقائیش را نگاه می کنند عقلاء دو چیز را ایقاء نمی کنند که یکی طلب باشد و یکی هم اراده ، اما نه اینکه لفظ طلب ظهور انصرافی پیدا می

کند در یک بخشی از طلب ایقائی ، اینها فکر کرده اند که مختلف است .

بعد یک نتیجه می گیرند که لفظ امر برای طلب ایقائی وضع شده است یا اینکه حداقل ظهور در آن دارد اگر قبول کردید که وضع شده در آن که هیچ ولی اگر گفتید برای مطلق طلب وضع شده ولی کثره استعمال منشاء ظهور در ایقائی است

ثمره اش این است که وقتی کسی می خواهد طلب انشاء کند لازم نیست که حتما طلب حقیقی داشته باشد یا کسی می خواهد انشاء استفهام کند لازم نیست که حتما استفهام حقیقی هم داشته باشد مثلا در آیه شریفه ی **[فاتوا بسورة من مثله...]** فاتوا امر به اتیان است این امر به اتیان اگر گفتیم طلب انشائی است لازم نیست در این آیه ما حقیقتا طلب بخواهیم بلکه خدای متعال می خواهد اینها را تعجیز کند یعنی حقیقتا طلبی در آن نیست .

یا وقتی خداوند از حضرت موسی ع سوال می کند **[ما تلک بیمینک...]** استفهام حقیقی نیست یعنی نعوذبالله جهلی وجود ندارد که برای رفع جهل سوال بپرسد می خواهد انشاء استفهام کند بعد هم کلی آثار مختلف بر این بار می کند که پس صیغ استفهام یا صیغ تمنی و ترجی یا صیغ

طلب ، اینها را اگر قبول کردیم برای معانی ایقائی و انشائی وضع شده اند لازم نیست که ما بگوئیم بعضی وقتها در معنای خودشان بکار رفته اند مثلا من از شما طلب کنم یا اینکه من از شما سوال کنم گاهی اوقات در معنای خودشان بکار نرفتند خدای متعال بکار ببرند... نمی تواند که خدا متعال همه جا طلب حقیقی داشته باشد یا استفهام حقیقی داشته باشد .

آخوند می فرماید این گونه نیست بلکه هیچ فرقی بین آنها و این موارد نیست بخاطر اینکه موضوع له و مستعمل فیه ایقائی و انشائی است حقیقی نیست که شما در آن گیر کنید .

با این توضیحات مرحوم آخوند متوجه می شویم که وقتی ایشان می فرماید در امر طلب وضع شده طلب انشائی اخذ شده است و اگر می گوید در نهی طلب اخذ شده طلب ، طلب انشائی است ، طلب انشائی و طلب ایقائی یک امری است که عقلاء اعتبار می کنند اگر آخوند بخواهد با طلب انشائی کار بکند که کرده است و مختارش است ما در باب اوامر همین طلب انشائی را بر سر وجود برده ایم یا ایجاد ؟



## توضیحات آخوند ره ذیل متعلق اوامر و نواهی

مرحوم آخوند در متعلق اوامر و نواهی این طور توضیح دادند که این طلب انشائی است که به وجود یا ماهیت می خورد یا نه وجود و نه ماهیت بلکه ایجاد و این ایجاد را هم عرفی و عقلائیش می کند ، مولا طلب ایقائی ایجاد می کند طلب حقیقی و مطلق طلب ایجاد نمی کند این کلام آخوند ره در اوامر می شود.

همین حرف را می خواهیم روی نواهی پیاده کنیم در ترک و عدم اگر مرحوم آخوند قبول کرد که این طلب ایقائی است و طلب ایقائی و انشائی غیر از طلب حقیقی است کما اینکه غیر از صورت ذهنی طلب است آنها امور قراردادی نیستند اما این ایقائی امر عقلائی و قرار دادی است و این امر عقلائی قرار دادی را در ماده نهی می آورم و بعد می گویم که متعلقش عدم لاحق و مقارن است عدمی که مقارن فعل من مکلف است عدم سابق و ازلی نیست . اگر این طلب انشائی که مورد نظر آخوند است و محل بحث ما است ما می توانیم بگوییم اینجا با مفهوم عرفی عدم که عدم مضاف است آخوند دارد کار می کند .

و کسانی هم که در مقابل آخوند می گویند طلب نیست و بعث و زجر است آنها هم می گویند یک بعث حقیقی داریم مثل هل دادن و یک زجر حقیقی داریم مثل اینکه

من چوبی جلوی شما بگیرم و نتوانی به من نزدیک شویید آقایان می گویند کنار این بعث و زجر حقیقی ما یک چیزی داریم بنام بعث و زجر اعتباری یعنی من می گویم همان کاری که بعث حقیقی می کند من در وعاء قرار داد می خواهم این را اعتبار کنم یا زجر اعتباری که من می خواهم زجر تکوینی را اعتبار کنم پس در مقابل نظریه آخوند که می فرماید در امر و نهی طلب است و ما می گوئیم این طلب ایقائی است و نه طلب حقیقی ، آنهایی هم که می گویند در امر بعث است و در نهی زجر است سوال این است که در امر بعث حقیقی است یا بعث اعتباری ؟ و در نهی زجر حقیقی است یا زجر اعتباری ؟

می دانید که اعتبار پیش این آقایان بعد از آخوند در زمان محقق اصفهانی این مساله خیلی قوی حل شد که اعتبار یعنی اعطاء حد یک چیزی به چیز دیگری ریشه این حرف هم از زمان سکاکی شروع شده است که سکاکی در باب استعاره آمد و گفت من می خواهم اعطاء کنم حد اسد حقیقی را به زید یعنی بگویم اسد در وعاء قرار داد من دو تا مصداق دارد یک مصداق حقیقی دارد آن حیوان درنده وحشی و یک مصداق اعتباری دارد یعنی جناب زید لذا اعتبار را می گویند اعطاء حد شیء بشیء و این حرف بعدا رشد کرد تا به دست تلامذه

آخوند رسید البته شهید مطهری اعتقاد دارند که از زمان بوعلی هم بوده است و یک اشکالی هم به علامه دارند در ادراکات اعتباری که علامه از علم اصول رسید به ادراکات اعتباری نه از طریق فلسفه ، اگر فقه اکبرش را درست می کرد نتایج بهتری می گرفت کلام شهید این است که علامه در فقه اوسط به ادراکات اعتباری رسیده است اما اگر کسی در فلسفه نگاهی می انداخت می بیند که بوعلی به این حرفها قائل بوده است کلام مهم شهید مطهری این است که اینها در فلسفه اسلامی است و ریشه تقسیم حکمت به عملی و نظری است حکمت نظری ادراک حقیقی است و حکمت عملی ادراک اعتباری است و بعد ادراک اعتباری یعنی باید اعتباری به باید فردی و باید خانوادگی و باید اجتماعی تقسیم می شود .

حالا این طلب ایقائی همین ادراک اعتباری است که آخوند می فرماید ایقواء یعنی اعتبار ، ایقواء چه اعتبار باشد یا نباشد ایقواء یک مفهوم عقلائی است طلب ایقائی یا استفهام ایقائی یک مفهوم عقلائی است بعث اعتباری هم یعنی همین یعنی اعطاء حد بعث حقیقی به این بعث اعتباری ، یعنی وقتی ما می گوئیم صلّ و می خواهم بعثت کنم به سوی صلاه دارم این حد بعث حقیقی را به این صلّ می دهم می

گویم کارکرد این صلّ مثل بعث حقیقی است که در این صورت در اصول هم برکات زیادی دارد و خود معنایش بعث اعتباری است وقتی می گوئیم لا تشرب الخمر دارم زجر اعتباری می دهم یعنی حد زجر اعتباری را به این لا تشرب می دهم آنها می گویند در امر و نهی بعث و زجر است ولی اعتباریش و اینها نسبتشان با بعث و زجر حقیقی همان نسبت حقیقت و اعتبار است و اعتبار هم اعطاء حد شیء به شیء است.

### نتیجه گیری

فتحصل: با این توضیحات من با طلب ایقائی کار کنم با یک امر اعتباری قراردادی عقلائی دارم کار می کنم با بعث اعتباری کار کنم با یک امر قراردادی عقلائی دارم کار می کنم با یک زجر اعتباری کار کنم با یک امر اعتباری قراردادی عقلائی دارم کار می کنم دال علی البعث لازم نیست قول باشد مثل صلّ بلکه با اشاره هم می شود بعد باید معلوم شود که این اشاره چه چیزی می خواهد به ما بدهد بعث حقیقی که نمی دهد ، بعث انشائی می شود با فعل محقق شود ؟ یا طلب انشائی می شود با فعل محقق شود ؟

سوال این می شود که اگر ما طلب ایقائی یا بعث اعتباری را با وجود یا ایجاد عندالعقلاء مرتبط کردیم می توان زجر

اعتباری یا طلب ایقائی را با عدم  
عندالعقلاء مرتبط کنم و برای این عدم  
مضاف عندالعقلاء یک حظی از وجود قائل  
بشوم؟ مخصوصا درباره دلالت نهی بر دوام  
و استمرار باید ببینیم که فهم ما در  
مساله دوام و استمرار عقلی می شود یا  
عقلائی می شود؟

باید در اصول تصمیم بگیریم که داریم با  
مفهوم عقلی اینها کار می کنیم یا با  
مفهوم عقلائی اینها کار می کنیم